



درس خارج اصول آیت الله اراکی رحمته الله علیه «جلسه ۳۳»

سال تحصیلی ۹۹ - ۹۸

بحث ما در مفهوم وصف به پایان رسید البته بزرگان و محققان فرمایشاتی دارند که ضرورتی ندارد بیش از آنچه پرداخته شد، به بحث بپردازیم. لکن به دو نکته اشاره می‌کنیم:

دو نکته

نکته اول: نقد قول مرحوم شاهرودی

ایشان در استدلال برای عدم افاده مفهوم در جملهٔ مشتمل بروصف فرمودند:

در شرط دو نسبت تامه قبل از عروض نسبت توقفیه وجود دارد که به وسیله نسبت توقفیه، بین آن دو توقف ایجاد می‌شود و آن دو به نسبت ناقصه شده تبدیل شده و نسبت تامه در کل جمله شرطیه شکل می‌گیرد. اما در وصف چنین چیزی نداریم و اینطور نیست که «العالم العادل» و «اکرم» دو نسبت تامه باشند و بعد از عروض وصف بین آن دو نسبت تامه، آن دو ناقصه شده و یک نسبت توقفیه تامه حاصل شود؛ در نتیجه وصف مفهوم ندارد.

دو سخن:

اولاً: نکته در اینکه جمله مشتمل بروصف مفهوم ندارد، همان است که ما گفتیم که چون قید، قید موضوع است با انتفاء قید موضوع منتفی می‌شود؛ لذا دیگر مفهوم معنایی ندارد.

ثانیاً: اگر مشکل در عدم افادهٔ مفهوم این باشد که دو نسبت تامه قبل از عروض وصف وجود ندارد، این قابل حل است و می‌توان در جمله وصفی دو نسبت تامه تصور کرد و گفت در «اکرم العالم العادل» دو نسبت وجود دارد: «اکرم» یک نسبتی با «عالم» دارد و یک نسبتی با «عادل» دارد؛ یعنی اینگونه است: «یجب الاکرام العالم» و «یجب الاکرام العادل» و توقفش اینطور است که ایجاب اکرام عالم متوقف است بر اکرام عادل است. - وجوب اکرام العالم

یتوقف علی اکرام العادل-. لکن این دو نسبت تامه در مقام بیان به یک نسبت تبدیل می شود. در حقیقت معنایش این است که گویا بگوید: «یجب اکرام العالم اذا کان عادلاً». اما مشکل عدم افاده مفهوم وصف با این حل نمی شود و مشکل همان چیزی است که ما بیان کردیم.

نکته دوم: نقد قول شهید صدر

مرحوم آیت الله صدر می فرماید: در مفهوم وصف - همانطور که در مفهوم شرط چنین بیان داشتند- ما در دو مقام بحث می کنیم: مقام مدلول تصویری و مقام مدلول تصدیقی.

آنچه تاکنون بیان شد در مقام مدلول تصویری بود -که بیان کردیم چون حکم روی موضوع مقید رفته است، با رفتن قید، موضوع از بین می رود-؛ اما در مدلول تصدیقی در مقصود جمله وصفی سه احتمال وجود دارد؛ یعنی مثلاً در «اکرم العالم العادل» متکلم به سه شکل می تواند مفهوم را اراده کند:

مقصود از مفهوم، «لا یجب اکرام العالم غیر العادل کلاً». و یا به تعبیری: «لا تکرّم کل عالم غیر عادل» باشد.

مقصود از مفهوم، «لا تکرّم کل غیر عالم العادل» باشد؛ یعنی هم نفیش در عدم علم -علم در هر صنفی که باشد- را اثبات می کند و هم عدم علم همراه با عدل را یعنی هم کل غیر عالم عادل را می گیرد و هم کل عالم غیر عادل با اوصاف خاصی که دارند -مثلاً عالم غیر عادلی که علم مهندسی دارد- را دربر می گیرد. به تعبیر دیگر نفیش، هم نفی ایجاب کلی است و هم نفی جزئیات عدم اکرام این صنف از عالم.

مقصود از مفهوم، لا یجب اکرام عادل باکرام دیگر و یا وجوب اکرام دیگر باشد.

سپس مرحوم شهید این احتمالات را تحلیل می کنند و می فرمایند که تمام اینها باطل است و در نتیجه جمله مشتمل بر وصف در مدلول تصدیقی هم مفهوم ندارد.

لکن ما بر روش استاد شهید اشکالی داریم و به جزئیات کلام ایشان نمی پردازیم: اشکال این است که وقتی گفته می شود «مدلول تصدیقی»، مراد از «مدلول تصدیقی» چیست؟ «دلالّت تصدیقی» یعنی ثبوت و اراده همان «دلالّت تصویری» که در جمله وجود دارد. و

هنگامی که شخص معنای کلام را به اراده جدی اراده کرده است، این «مدلول تصدیقی» می‌شود. مثلاً «اکرم العالم» مدلول تصدیقی‌اش، وجوب اکرام عالم است؛ اما اگر این جمله با مراد جدی بیان نشود و مثلاً برای شوخی بیان شود، مدلول تصویری دارد و اما مدلول تصدیقی ندارد. ولی اگر اراده جدی بر معنای تصویری باشد، به این معناست که «مدلول تصدیقی» وجود دارد. و در مثال «مات زید» وقتی شخص اراده جدی موت زید دارد، یعنی مدلول تصدیقی وجود دارد؛ لکن ممکن است این بحث صورت گیرد که این موت چیست؟ آیا واقعاً اتفاق افتاده یا نه و آیا وجودی است یا عدمی و... اینها بحث در «وجود تصدیقی» است و ربطی به «مدلول تصدیقی» ندارد.

پایان